

تأثیر فضای جغرافیای فرهنگی آرامگاه بابا رکن الدین شیرازی

بر گسترش سبک زندگی اسلامی

محمدعلی رحیمی^۱

rahimi.mohammadali@ymail.com

چکیده

یکی از عوامل تحول روحی و گرایش معنوی در زیارت قبور و ابنیه های مقدس مذهبی و غیر مذهبی ، فضای معنوی حاکم بر اینگونه اماکن می باشد. پرداختن به دلایل تقدس و ایجاد اینگونه حالات از بخش های قابل بحث است. با توجه به ادراک جغرافیایی و مکاتب فکری پیرامون آن یعنی تحلیلی- فضایی ، رفتاری و ساختاری می توان به نقش مهم آن در ایجاد همبستگی و وحدت معنوی پی برد. ادراک به طور کلی یک فرآیند آگاهی است که در نتیجه اطلاعات دریافت شده از دنیای واقعی (محیط طبیعی و انسانی) به وسیله دریافت کننده های ادراکی در ذهن فرد ضبط می شود. و سپس در رابطه با دخالت عوامل گروهی- فرهنگی و قومی ارزشیابی و تفسیر شده و آنگاه در شکل گیری تصاویر و نقشه های ذهنی فرد نقش اساسی را ایفاء می کند. تصاویر به عنوان نماینده یا شاخص هایی از آگاهی ذهنی در مکانیسم فرآیند ادراک محیطی معرفی شده اند. نقشه سازی ذهنی، موضوع اساسی تحقیق در جغرافیا به شمار می رود. چه در بسیاری از تصمیماتی که مردم می گیرند، به فضایی جغرافیایی که با نقشه های ذهنی ارائه شده توجه دارند. فرهنگ در اینجا به عنوان «نحوه زندگی»، یک گروه از انسان ها تعریف شده است. مشابهت در زبان و کلام، رفتار، ایدئولوژی، معیشت، فن آوری و نظام ارزشی، انسان ها را در قالب یک فرهنگ گرد هم می آورد. فرهنگ با نظام ارتباطی باورهای اکتسابی، ادراکات و انگیزه هایی که در خدمت تکمیل و هدایت گرایش و یا رفتارهای فطری انسان عمل می کنند، مرتبط است. بنابر این بابا رکن الدین را به عنوان یک عامل تحریک فرهنگی می توان، به عنوان عامل تأثیر گذار در به وجود آمدن سبکی در زندگی مردمان آن ناحیه جغرافیایی به شمار آورد.

کلید واژه ها: فضا، جغرافیای فرهنگی، بابا رکن الدین شیرازی، ادراک محیطی، سبک زندگی اسلامی

^۱. دبیر آموزش و پرورش فارس، مدرس موسسه آموزش عالی هنر شیراز شماره تماس: ۰۹۱۷۸۱۶۲۷۴۰

آنچه که در فرهنگ و ادب ایرانیان از قرن سوم هجری تا به امروز می توان باز شناخت ، دو رشته اندیشه و عمل است که در پیوند،تقابل و در تاثیر گذاری مستمر بر یکدیگر ، انسان را در ابعاد زندگی فردی و اجتماعی-خاکی وآسمانی- نگه می دارد.این تعادل دست نیافتنی و آرمانی ، جهان معنویات را بر جهان مادیات پیروز می خواهد. این دو رشته یکی ساختن در جهان کالبدی؛ و اندیشیدن ، در شکل دادن به رفتار های محیط انسانی.»مهم ترین نمودهای هنر اسلامی معماری باشد. به ویژه مساجد چهار ایوانه و ستون دار که معرف هنر معماری اسلامی است. این عمارت های باشکوه، می تواند تأثیر فرهنگ های متفاوت در درون تمدن اسلامی را نشان دهد. نقش گنبد در معماری اسلامی بسیار قابل توجه بوده و طی قرن ها گنبد در معماری اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است.»(دانشنامه ویکی پدیا.۱۳۹۲:هنر اسلامی)

«شکل گیری محیط های جغرافیایی که توانایی پذیرش اجتماعات انسانی را دارند، از موقعیت جغرافیای(مطلق و نسبی) آنها تأثیر می پذیرد.تنوعات محیطی برآمده از ناهمسانی های موقعیتی، به پیدایش فرهنگ های متفاوت می انجامد.ظرفیت های محیطی نقش اساسی در تراکم، پراکنش و الگوی برهمکنشی اجتماعات انسانی ایفا می کنند.انسان نیز به عنوان موجودی آفریننده و اندیشمند کوشیده تا متناسب با توانش محیطی به آفرینش محیط مطلوب خود بپردازد.»(کاویانی راد، مراد.۱۳۸۴: ۸۱)

«بابارکن الدین؛ نامش «مسعود بن عبدالله» و لقبش «رکن الدین» و از اهالی بیضاء «در شیراز» است. اما نسبت «انصاری» که برخی به وی داده اند بی مدرک بوده و نام کاملش «بابارکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی» است. «بابا» در قدیم به دو گروه اطلاق می شد و یکی از آن دو گروه عارفان و زاهدان و قطبها بودند؛ این عده اغلب در قرنهای هشتم و نهم می زیستند و قبرهای زیادی از اینها در اصفهان است و از آن رو که رکن الدین مسعود هم از این گروه بود وی نیز بابا لقب گرفت. تاریخ تولد وی روشن نیست اما وفاتش در(یکشنبه ۲۶/ربیع الاول ۷۶۹ق) رخ داده است. وی آنگونه که خود نوشته از کودکی معانی توحیدی را ادراک می کرده و در عرفان علمی شاگرد کمال الدین عبدالرزاق کاشانی و داوود بن محمود قیصری بوده درطریقه سیر و سلوک نیز ظاهرا از سلسله سهروردیان است و گویند استادش درعرفان عملی بابا بیات است.بقعه بابارکن الدین یکی از اماکن عبادت و ریاضت مرحوم شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی بود. مرحوم حاجی کرباسی نیز به بابا رکن الدین اعتقاد تام داشته و به زیارتش می رفته. بزرگ دیگری که به زیارت وی می رفته فقیه عارف حضرت آیت الله سیدعبدالکریم رضوی کشمیری بوده. بابارکن الدین از قدیمی ترین دانشمندانی است که در تخت فولاد به خاک سپرده شده و تا چندی پس از عهد صفوی قبرستان تخت فولاد را هم «قبرستان بابا رکن الدین» می گفتند حتی پل خواجه را که در معبر آن مقبره واقع شده «پل بابارکن الدین» می نامیدند.» (تهرانی، سید علی. www.isfahan.ir)

۱. جغرافیای فرهنگ ایرانی-اسلامی

دانشواژه یا اصطلاح «فرهنگ» به معنای مجموعه ای ازمنش ها و اصولی است که به رفتار و عملکرد افراد جامعه شکل می دهند.فرهنگ توجیه کننده روابط و مناسبات موجود در جامعه است.اصول و معیارهای اجتماعی زمانی می توانند در جامعه استوار باشند، که به تدریج توسط مردم مورد استفاده قرار گرفته و به عادت تبدیل شوند. بدون این عادات و فرهنگ، هیچ سامانه(سیستم)اجتماعی نمی تواند دوام آورده و تثبیت شود.فرهنگ، توجیه کننده و مفسر خوبی برای ساختار و ماهیت حکومت هاست.هنگامی که در جامعه ای برای سده های متمادی حکومت معینی بر سر کار باقی می ماند، باید به دنبال نظام توجیه و ارجاع فرهنگی بود که تنظیم کننده روابط میان جامعه و سازمانی سیاسی آن است. اگر حکومت از روش معین و خاص سیاسی برای اعمال قدرت بهره می گیرد، تنها بررسی ظاهر آن کافی نیست، بلکه باید به ابزارها و عوامل توجیه کننده فرهنگی و روانی جامعه مراجعه کرد. فرهنگ مهمترین و غنی ترین منبع هویت است.افراد و گروه ها همواره با توسل به اجزاء و عناصر فرهنگی گوناگون، هویت می یابند. زیرا این اجزا و عناصر توانایی چشمگیری در تأمین نیاز انسان ها به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع را دارا هستند. به بیان دیگر، فرهنگ هم تفاوت آفرین است و هم انسجام بخش. بر این اساس عناصر فرهنگی برای گروه های مختلف در

مکان‌ها و زمان‌های مختلف، معانی و ارزش‌های متفاوتی دارند. محیط‌های جغرافیایی، تجسم فضایی فرهنگ‌ها و هویت‌های خرد و کلان به شمار می‌روند. بنابراین هویت، در درجه نخست برآمده از بنیادهای جغرافیایی محیط گروه‌های انسانی در مقیاس‌های مختلف (قوم/ملت) است.

الف. موقعیت‌های جغرافیایی و تنوعات فرهنگی

«کشور ایران در فاصله مدارهای ۲۵ درجه، ۲۹ درجه و ۴۷ دقیقه عرض شمالی و نصف النهارهای ۴۴ درجه و ۲ دقیقه تا ۶۳ درجه و ۲۰ دقیقه طول باختری قرار گرفته که فضای آن به وسعت یک میلیون و ۶۴۸ هزار کیلومتر مربع، بخشی از فلات یکپارچه ایران است. از این میان حدود ۲۱ درصد از کل فلات ایران را کوهستان‌ها، ۶۶ درصد را حوزه‌های داخلی خشک و نیمه‌خشک و ۱۳ درصد آن را دشت‌ها و جلگه‌های کرانه‌ای تشکیل می‌دهند. از این‌رو ایران دارای چشم‌انداز توپوگرافیک متنوع از عناصر طبیعی فضا است و از این منظر، نواحی باختری و خاوری آن، نامتقارن است. موقعیت جغرافیایی ایران دو ویژگی بارز را بر آن تحمیل کرده است. نخستین ویژگی مهم جغرافیایی طبیعی ایران، کوهستانی بودن آن است.» (کاوایی راد، مراد. ۱۳۸۴: ۸۴)

«موقعیت کوهستانی ایران اثرات بسیار ژرفی در سیمای طبیعی محیط و منظر معیشتی آن دارد. سامانه کوهستانی ایران به صورت دیواره‌ای بلند از گره کوهستانی ارمنستان-آذربایجان در شمال غرب کشور آغاز شده و به شکل دو رشته‌کوه البرز و زاگرس در جهت شرق و جنوب شرق کشور امتداد دارد. کوهستان البرز فلات درونی ایران را از کرانه‌های پست و مرطوب دریای خزر نقش بازدارنده دارد، اما همین توده هوایی در نتیجه برخورد با آن متراکم شده و به صورت بارش در دامنه‌های شمالی و ارتفاعات آن فرو می‌ریزد. علاوه بر این دو سامانه کوهستانی، در نواحی مرکزی و شرقی ایران، توده‌های کوهستانی مرتفع و یا کوه‌های منفرد و مخروط‌های آتشفشانی عظیمی وجود دارند که حوضه‌های بزرگ و کوچک داخلی را از یکدیگر جدا می‌کنند. ویژگی دیگر جغرافیای طبیعی ایران، قرار گرفتن آن در کمربند است. این موقعیت جغرافیایی همراه با عوامل طبیعی دیگر تأثیر بسیاری در پیدایش خصوصیات بیابانی و نیمه‌بیابانی کشور دارد.» (کاوایی راد، مراد. ۱۳۸۴: ۸۵)

«جغرافیایی که «ایران» نامیده می‌شود، حد اقل از دوران اشکانیان با این نام شناخته شده و از دوره ساسانیان منزلت هویتی برای ایرانیان یافته است. قلمرو و فضای جغرافیای ایران به لحاظ طبیعی، انسانی و فرهنگی هویت خاصی دارد که با مرزهای مشخص طبیعی و انسانی از فضاها و قلمروهای پیرامونی جدا و متمایز می‌شود. از این‌رو در معرض برهمکنش‌ها، راهبردها، جابه‌جایی‌ها و پدیده‌هایی قرار دارد که به هر نحو با موقعیت جغرافیایی ایران در ارتباط باشد. با توجه به موقعیت جغرافیایی (مطلق و نسبی) ایران، کمتر کشوری را می‌توان یافت که این چند ویژگی در آن گرد آمده باشد: همسایگی با سه تمدن کهن جهان (میان‌رودان، مصر و هند)، موقعیت گذرگاهی در مناسبات دو تمدن بزرگ خاور و باختر (چین و مدیترانه)، از سوی مناطق عمده تاریخ‌ساز (قفقاز، عربستان و مغولستان) و سه برّ کهن آسیا، اروپا و آفریقا، ارتباط با سراسر جهان از طریق دریا، همسایگی با شوروی، همسایگی با انگلستان (شبه‌قاره هند)، همسایه دیوار به دیوار با امپراطوری اسلامی یعنی ترکیه عثمانی و سرزمینی کوهستانی، دریای، بیابانی و کویری احاطه شده است.» (کاوایی راد، مراد. ۱۳۸۴: ۸۵)

«این گستره جغرافیایی به دلیل موقعیت (نسبی) جغرافیایی، در گذشته همواره مورد هجوم اقوامی از حوزه‌های فرهنگی پیرامون، با زبانها و گویش‌های متفاوت بوده است. اغلب اقوام مهاجم از جانب شرق و شمال شرقی یعنی آسیای مرکزی به ایران آمده‌اند و خانواده زبانهای آریایی و اورال آلتای را که اکنون بیشتر زبان‌ها و گویش‌های رایج از آنها منشعب می‌شوند، به این سرزمین آورده‌اند. براین اساس ایران از سه هزار سال پیش به این سو، دست‌کم پنج بار به شرح زیر مورد هجوم اقوامی از حوزه‌های فرهنگی پیرامونی قرار گرفته است:

یک. مهاجرت و هجوم مادها و پارسها در هزاره نخست پیش از میلاد که به استقرار زبانهای آریایی، دین زرتشت و دیگر عناصر فرهنگی چون نوروز و آداب و رسوم ایرانی منجر شد. دو. یورش یونانیان در سده چهارم پیش از میلاد که زبان و فرهنگ آنها پایدار نماند. سه. یورش اعراب مسلمان در ابتدای سده نخست هجری که با تسخیر ایران و جایگزینی اسلام به جای دین زرتشت،

دگرگونی‌های بسیاری در تمام زمینه‌ها به وجود آورد. چهار. یورش ترکان سلجوقی در سده پنجم و بعدها تیمور و در نهایت استقرار ترکان در ایران، باعث استمرار و گسترش زبان ترکی در ایران گردید. پنج. یورش مغولان در سده هفتم که سبب ویرانی ایران شد. از این قوم، آثاری از زبان و دین جز برخی واژگان مغولی در ایران بر جای نماند؛ اما ویژگی نژادی آنان در گوشه و کنار دیده می‌شود. خوف تاریخی برآمده از هجوم اقوام بیگانه در تمامی شئون حیات ایرانی و فرهنگ او تأثیر گذاشته است. همین خصیصه باعث شده که ایرانی با تکیه بر هوشمندی خود و بهره‌گیری از سازگاری فرهنگی به نحوی با مهاجمین بیگانه کنار آمده و به تعبیری آنچنان متجاوزین را در خود حل کرده که پس از مدتی تشخیص خودی و بیگانه غیر ممکن شده است. هرودت مورخ یونانی می‌نویسد که درمیان مردم گیتی، ایرانیان بیش از همه رسوم دیگران را خوشامد می‌گویند. به دیگر سخن تساهل و تعامل فرهنگی شاخصه فرهنگ ایرانی است. (کلاویانی راد، مراد. ۱۳۸۴: ۸۸)

ب. تأثیر محیط بر فرهنگ

« اثرگذاری موقعیت جغرافیایی ایران بر تاریخ و فرهنگ آن به‌طور خلاصه اشاره شد. در عین حال در خصوص تأثیر محیط بر عادات و فرهنگ‌ها در جغرافیا دو دیدگاه جبرگرایی محیطی و امکان‌گرایی (اختیارگرایی) وجود داشته و دیدگاه‌های بعدی نیز به نوعی تداوم و یا ترکیبی از این دو دیدگاه هستند.

جبرگرایی محیطی

از این دیدگاه این مکتب شرایط طبیعی عامل قطعی و تعیین‌کننده رویدادهای انسانی و پدیده‌های جغرافیایی است. راتزل جغرافیدان آلمانی (۱۹۰۴-۱۸۴۴) پرچمدار جبرگرایی در جغرافیای انسانی بود که از افکار ارنست هگل (دانشمند زیست‌شناس) تأثیر می‌پذیرفت. هگل خود از اثر معروف داروین به نام «بنیاد انواع» متأثر بود. به نظر هگل در فلسفه داروین محیط، محور علم اکولوژی است. وی با ژرفاندیشی خاصی تأثیرات محیط را بر موجودات زنده مطالعه می‌کرد. راتزل بر آن بود تا میان علوم طبیعی و انسانی نوعی همبستگی ایجاد نماید. برای نمونه هانتینگتن شکل‌گیری ادیان یکتاپرست را به مناطق بیابانی و خشک مرتبط می‌ساخت. وی در خصوص مطالعه رابطه آب و هوا و تمدن، بر این باور است که آب و هوا در پیدایش ناهمواریها، رویدادهای تاریخی، کنشگری انسانی و پیدایش و تکوین تمدنها عامل قاطع به شمار می‌رود. در میان دانشمندان حوزه فرهنگی اسلام، «ابن خلدون» نیز بر این اساس تقسیم‌بندی ربع مسکون کره زمین به هفت اقلیم، برای هریک از آنها، ویژگی‌های طبیعی و انسانی خاصی را که محصول عوامل جغرافیای و آب و هوایی حاکم بر آنهاست، بیان می‌کند. وی شرایط جغرافیایی را در شکل‌گیری تمدنها، کیفیت باورهای دینی، قدرت فکری، وضعیت جسمانی و اخلاق و رفتارهای انسانی مؤثر می‌داند و به گونه‌ای جبر محیطی قائل است. ویژگی‌های فلات پهناور ایران باعث پیدایش تنوعات محیطی شده که در نتیجه آن مهاجمان بیگانه نتوانسته اند بر سراسر ایران چیرگی یابند. بنابراین همیشه بخشی از این سرزمین بیرون از محیط نفوذ آنها بوده و از این‌رو تمدن بزرگ به حکومتی‌های محلی و ملوک الطوائفی تقسیم می‌شده است.

امکان‌گرایی

امکان‌گرایی دیدگاهی فلسفی است که در آن محیط طبیعی، امکاناتی برای انتخاب انسان عرضه می‌کند تا وی مطابق نیازهای فرهنگی و زندگی خود از میان آنها انتخاب کند. این دیدگاه به گزینش آزاد انسان و نه مقید او، باور دارد. بنابراین براساس الگوی فضایی-مکانی، فعالیت‌ها و رفتار انسانی، در داخل محیطی آزاد شکل می‌گیرد. در بخش جبرگرایی محیطی اشاره شد که بی‌ثباتی ناشی از موقعیت نسبی، کم‌آبی، خشکسالی و مانند آن، در فرهنگ ایرانی نموده‌های فضایی بر جای گذاشته است. برخلاف دیگر تمدن‌های کهن، توان سازگاری ایرانیان مانع از آن شده تا تمدن کهن این مرزوبوم به تمامی نابود شود. ایرانیان با تکیه بر توان سازگاری؛ همیشه پس از مدت کوتاهی که تحت چیرگی اقوام بیگانه قرار می‌گرفتند، برتری و نفوذ خود را بر پیروزمندان تحمیل و آنها را به سوی خود جذب می‌کردند؛ به گونه‌ای که اقوام متجاوز رنگ ایرانی به خود گرفته و فرهنگ و تمدن ایران دوباره شکوفایی خود را باز می‌یافت.

ناحیه فرهنگی

فرهنگ زمینه‌ساز دگرگونی یا ثبات در ابعاد مختلف جامعه و توجیه‌کننده و مفسر خوبی برای ساختار و ماهیت حکومت است. ناحیه فرهنگی به مثابه ناحیه‌ای که توسط انسانهایی با یک یا چند خصیصه فرهنگی مشترک (زبان، مذهب، اقتصاد، سازمان اجتماعی و الگوی سکونت) اشغال شده است، تعریف می‌شود. هیچ‌کدام از ویژگی‌های فرهنگی، پراکنش یکسانی ندارند و گستره قلمرو ناحیه فرهنگی بستگی به گونه ویژگی مورد تعریف دارد. این نواحی از طریق ارتباط و تماس میان انسانها موجودیت یافته‌اند. تمام نواحی فرهنگی رهاورد پخش فرهنگی، گسترش اندیشه‌ها، نوآوری‌ها و انگیزه‌ها هستند. از طریق مطالعه پخش، جغرافیدانان فرهنگی می‌توانند به فهم و درک چگونگی پیدایش الگوهای فضایی فرهنگ نایل آیند. برای نمونه گستره پهناور شاهنشاهی هخامنشیان با توجه به تنوعات انسانی و قومی آن به فرهنگ ایران ویژگی ترکیبی خاصی بخشیده بود. تخت جمشید به عنوان یکی از شاهکارهای معماری جهان، آمیزه‌ای از فرهنگ، هنر و فنون ملل مختلف با چیرگی و حاکمیت فرهنگ و هنر ایرانی است.

ج. محیط جغرافیایی و فرهنگ ایرانی

همانگونه که گفته شد، موقعیت نسبی و مطلق گستره جغرافیایی ایران به گونه‌ای است که از آن موقعیت چهارراهی به عنوان مرکز تهاجمات و تبادلات نظامی و فرهنگی ساخته است. کم‌آبی و بیابان بودن گستره پهناوری از این کشور، بی‌ثباتی برآمده از شرایط جغرافیایی در فرهنگ، شیوه معیشت و معماری مردمان این کشور نمود فضایی آشکاری داشته است.

ساختارها قدرت در ایران ضابطه‌مند نبود و هرکس قدرت بیشتری داشت و یا می‌توانست با زدوبند و فریب حرکت کند، به مقام بالاتر و یا حتی پادشاهی می‌رسیده است. حکومت غالب پادشاهان همین وضع را داشت و فاقد هر نوع ضابطه محکمی بود که خود تضمین‌کننده حکومت به شمار می‌رفت. به همین علت ترس از همه کس و همه چیز همواره وجود داشته است. ترس از زیردستان به این علت که علیه پادشاه یا حکومت دست به حرکتی زنند و با قدرت دیگری نوازند و از قدرتهای بالاتر به این علت که مبادا با قدرتی که دارند، اساس حکومت را متزلزل کنند. این شرایط باعث شده که توهم توطئه و ترس از دیگران دائما در ذهنشان وجود داشته باشد. براین اساس پنج ویژگی (منفی برآمده از نظام‌های خودکامه در طول تاریخ) نهادینه شده در فرهنگ ایران و ایرانی به شرح زیر وجود دارد: یک. پیچدگی شخصیتی، دو. شناخت‌گریزی (ضعف شناخت). سه. شناخت‌ستیزی به معنی پایبند نبودن به شناخت موجود. چهار. شایسته‌زدایی (حاکم نبودن اصل شایسته‌سالاری). پنج. قانون‌گریزی (ضعف قانون‌گرایی).

مجموعه این ویژگی‌های فرهنگی که از طریق افرادی که در چرخه قدرت، حاکمیت و مدیریت کشور قرار دارند به نظام سیاسی منتقل می‌شود، از طریق برنامه‌ریزی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها، تصمیم‌ها و عملکردها، به عناوین مختلف و گاهی در قالب‌های دیگر، مجدداً به جامعه منتقل می‌شود و چون این چرخه از سده‌ها پیش شروع شده و همچنان ادامه دارد، آثار و پیامدهای آن نیز باقی است. میل شدید فردی به صیانت نفس، حفظ موقعیت شغلی یا اجتماعی، آبروداری و احتراز از درگیری با بزرگان و اهل نفوذ و مقامدار، از شهروند ایرانی عنصری درون‌گرا، محافظه‌کار و بعضاً چاپلوس و مجیزگو، بدبین، فرصت‌طلب، تقدیرگرا، سازش‌کار و اهل زدوبند ساخته است. در عین حال همین ویژگی‌ها تداوم و ماندگاری او را در طول تاریخ حک کرده است.

د. مؤلفه‌های هویت ایرانی

فلات ایران و مهاجرت آریایی‌ها دو چالش تاریخی را به وجود آورد. چالش نخست تغییرات محیطی و برخورد با دیگر اجتماعات انسانی بود و چالش دوم در سده سوم پیش از میلاد، سده هفتم و سیزدهم میلادی بروز یافت. نخست از طریق مواجهه با آشوریان و اسکندر و دوم در برخورد با اعراب مسلمان. یورش سوم نیز به وسیله ترکمنان (غز) مغول و تیمور رخ داد. این یورش‌ها چالش‌های بنیادینی در حوزه هویت به جای گذارد. بنابراین نوع کیش کوروشی زمینه‌ساز آن شد که ایرانیان همواره در برخورد با دیگر نژادها، زبانها و اجتماعات با مدارا برخورد کنند. با شاهنشاهی هخامنشی، نخستین بار در تاریخ تمدن‌های بشری، اندیشه همزیستی به شیوه مسالمت‌آمیز در میان اقوام و تمدن‌های گوناگون، امکان تحقق یافت. نخستین بار در تاریخ، قوم پیروز برای جان و مال،

باورداشت‌ها، آداب و رسوم و فرهنگ اقوام دیگر، ارزش و احترام قایل شد. اقوام ایرانی برای نخستین بار در تاریخ، امپراطوری بزرگی پدید آوردند که در سپاه آنها اقوام گوناگون حضور داشتند و تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف جهان باستان فراتر از قالب‌های فرهنگی بومی و منطقه‌ای‌شان تحت نفوذ نظام سیاسی واحد، فراگیر، فراقومی و فرامرزی در پهنه جهانی، روابط صلح‌آمیزی با یکدیگر برقرار کردند. هویت ایرانی با توسل به عنصر سرزمین، نهاد پادشاهی و مفهوم «ایران‌شهر» و با بهره‌گیری از زبان، مذهب، خاطرات تاریخی و اسطوره‌های برگرفته از اوستا، توسط ساسانیان پایه‌ریزی شد. با ورود اسلام، هویت ایرانی هرچند به لحاظ سیاسی فروپاشید، اما از جهت فکری و فرهنگی با استمرار دیگر عناصر هویتی تداوم یافت. ایرانیان از لحاظ قومیت (عجم O) و زبان از اعراب مسلمان متمایز بودند. در کنار این عوامل، خاطرات مشترک تاریخی و آداب و رسوم ایرانی نیز به استمرار هویت ایرانی کمک کردند. با تأسیس سلسله صفوی علاوه بر اینکه عناصر هویتی مورد اشاره حفظ و تقویت شدند؛ عناصر هویتی جدیدی نیز بر عناصر پیشین افزوده شد و هویت سیاسی و اجتماعی ایران انسجام بیشتری یافت. با سلسله پادشاهی صفویه، نهاد کهن پادشاهی ایران دوباره احیا شد. آنان نیای خود را به پیشوایان مذهب تشیع رساندند. از همه مهمتر رسمیت مذهب تشیع بود که حتی هویت دینی ایرانیان را نیز از سایر مسلمانان متمایز ساخت. تشیع صفوی، نقش بزرگی در همبسته کردن اجزای پراکنده کشور ایفا کرد به گونه‌ای که شیعه و فرهنگ ایرانی دو عنصر جدایی‌ناپذیر شدند. در روایت تشیع از اسلام، آداب شعائر و مراسم ملی ایران پالایش و پیرایش شد و عناصر بی‌شمار کلامی-آیینی باستان تصفیه و در شکل و محتوا دگرگون گشت. عناصر طبیعی و مقدس آیینی که در جهان‌بینی باستان ستودنی و مطبوع بود، به تابعیت و خدمت انسان درآمد و از نشانه‌ها و نعمت‌های خداوند شناخته شد که به انسان ارزانی شده است. عناصر اسطوره‌ای و فراتاریخی و نمونه‌های خداوند ازلی روح ایرانی، هویت تاریخی یافت و دارای بار مسئولیت شد. با توجه به همانندی‌ها و وجوه اشتراک در بنیان‌ها و احکام دین زرتشت و اسلام، ایرانیان که با احکام‌همانند آن در دین خود خو کرده بودند، برای پذیرش این دین نوین نیاز چندانی به تجدید نظر و دگرگونی بنیادی در آئین‌های اعتقادی و عبادی خود نداشتند. همین همسانی‌ها، آمادگی ذهنی لازم برای پذیرش دین اسلام را برای ایرانیان فراهم ساخته بود.» (کاوایانی راد، مراد. ۱۳۸۴: ۱۰۴-۸۷)

۲. فضا، مکان و اعداد در هنر معماری اسلامی

«انسان از وجود مقدس آگاه می‌شود زیرا مقدس خود را همچون چیزی به کلی از نامقدس متجلی می‌سازد، خود را نشان می‌دهد. با تجلی مقدس، هر شیئی چیز دیگر می‌شود، با وجود این یک سنگ مقدس، یک سنگ می‌ماند؛ هیچ چیز آن را از تمام سنگ‌های دیگر متمایز نمی‌سازد. اما برای کسانی که یک سنگ، خود را به عنوان مقدس آشکار می‌سازد، واقعیت بی‌واسطه آن در یک واقعیت ماورای طبیعی تبدیل شده است.» (الیاده، میرچا. ۱۳۷۵: ۱۳)

«مفهوم اتمام و اختتام (خلق) جهان در شکل چهارگوش متجلی می‌شود. این شکل ذاتاً ضد شکل مدور جهان است که در پی حرکت کیهان پدید می‌آید. در حالی که شکل کروی (مدور) آسمان، نامحدود و بی‌منتهی است و اندازه پذیر نیست، شکل بنای مقدس که چهارگوش یا مکعب است، مبین قطعیت و حتمیت و تغییر ناپذیری قانون یا قانونی قطعی و تغییر ناپذیر است؛ . . . ارتباط میان دو رمز اساسی یعنی دایره و چهارگوش، یا کره و مکعب، برحسب مراتب مراجع، ممکن است تغییر معنی بیابد. اگر دایره، رمز وحدت تقسیم ناپذیر مبدا اعلی تلقی شود، چهارگوش نمودگار تعین نخستین و ثابت آن، یعنی نمودار قانون یا معیار کلی است و در این صورت، رمز نخست، نشانگر واقعیتی برتر از واقعیتی است که رمز دوم اللقاء می‌کند. همچنین است اگر دایره را به آسمان ربط دهیم و تصویر گردش آسمان بدانیم، و چهارگوش را به زمین مربوط کنیم، مظهر و حالت جامد و نسبتاً بی‌جان زمین پنداریم. در این صورت نسبت دایره به چهارگوش، نسبت فاعل به منفعل یا نسبت حیات به جسم است؛ زیرا آسمان، فاعل زایانده است و زمین بارگیر و زاینده در حالتی انفعالی.» (بوکهارت، تیتوس. ۱۳۷۶: ۱۸)

«برای مسلمانان، هنر به میزانی که زیباست، بدون داشتن نشانی از الهام ذهنی و فردی، فقط «دلیل و گواهی بر وجود خداست»؛ زیباییش باید غیر شخصی باشد، همانند آسمان پرستاره. در واقع هنر اسلامی به نوعی کمال می‌رسد که گویی صانعش مستقل است؛ افتخارات و نقائصش در برابر خصلت کلی اشکال محو می‌گردند.» (همان. ۱۳۷۰)

هنرمعماری اسلامی با طاق ها و قوس های آویخته اندود در شبکه های اسلیمی که دیوار ها را مفروش می کنند، باقی مانده است. «نخستین عبادتگاه مسلمانان که عبارت از تالار وسیعی برای نماز خواندن بود با بام گسترده به طور افقی بر نخلستانی از ستون ها قرار داشت ، نزدیک به محیط چادرنشینی است... مرقد با قاعده مربع شکلش ، به علت ایجاز و درهم فشردگی شکل ، با روحیه چادر نشینی مطابقت دارد . با این همه در معماری اسلامی نقشه متحدالمرکزی هست و آن ، نقشه یا طرح ساختمانی مرقد با سقف کنبدی است. میان پی مکعب شکل و قبه کمابیش جناغی ، معمولاً ساقه یا «گریوگنبد» که هشت گوش یا هشت ضلعی است، جا دارد.» (همان، ۱۳۶)

« هر یک از شاخه های علم تعریف ویژه ای از فضا دارند و فلسفه های مختلف هم مفهوم سازی های گوناگونی از فضا ارائه می دهند. اما می توان دو تعریف عام از فضا ارائه داد که مطابق آن ها: ۱. فضا (در کنار زمان و اعداد) مفهومی انتزاعی است که با آن فواصل، ابعاد، اندازه و سرعت اشیا را اندازه گیری می کنیم. ۲. فضابحشی از ساختار بنیادی عالم است که چیزها، مجزای از یکدیگر، درون آن جای گرفته اند و می توانند درون آن حرکت کنند.

به باور کانت، «فضا مفهومی تجربی (آمریک) نیست که از تجربه های ما از جهان خارج نشأت گرفته باشد؛ بلکه [...] پیش شرط ذهنی حساسیت ما [از جهان بیرون] است و صرف وجود آن است که شهود جهان بیرون برای ما ممکن می شود. وی یکی از فصول نقد عقل محض را با نام «حسیات استعلایی» به «تحلیل متافیزیکی فضا» اختصاص داده است. او نظریه خود درباره فضا را در چهار بخش مدون کرده است: نخست، به رد نظر فیلسوفانی می پردازد که معتقد بودند شناخت ما از فضا، شناختی تجربی است. شناخت تجربی فضا، یعنی اینکه مثلاً همان طور که ما یک درخت را ادراک می کنیم، به همان ترتیب فضا را نیز ادراک می نماییم؛ دوم، حجت می آورد که فضا، یک تصویر مقدم بر هرگونه تجربه است. به بیان دیگر، نخست باید تصویری از فضا وجود داشته باشد تا تجربه ای بر مبنای آن حاصل شود. سوم، شرح می دهد که فضا مفهومی استدلالی و استنتاجی نیست؛ بدین معنا که از کنار هم گذاشتن اجزای مختلف فراهم بیاید. بلکه فضا یک شهود محض است که با تجربه مقدم بر خود حاصل نمی شود. چهارم، نشان می دهد که فضا یک مفهوم نیست بلکه یک شهود است.

فضای جغرافیایی ، فضایی است که به وسیله انسان ها و در ارتباط بانظام های فکری و بر اساس نیازهای آنها با شدتی متغیر ادراک می شود. به شناختی عینی از فضای واقعی ، مانند مزرعه دهکده و شهر، عناصری غیر عینی ، اسطوره ای و دینی افزوده و یا ترکیب می گردد . بدین سان ، کوه های بلند ، مأوا و قرارگاه خداوندان است: چنین است کوه اولمپ برای یونانیان باستان و آناپورنا برای ساکنان نپال . آب آکنده از مفهومی افسانه ای است و چشمه و دریا از جلوه تقدس برخوردارند . ولی شیئی مقدس می تواند با کاربرد دقیق عنصری از فضا پیوند یابد . هر گروه انسانی ، در باره فضایی که اشغال کرده به نحوی از آن اوست ادراکی خاص از خود ابراز می دارد.

عناصر اصلی هر کالبد یا فضایی را در دیدگاه مشترک ریاضیات، معماری و جغرافیا می توان در چهار زیر مجموعه مهم خلاصه برشمرد. به عبارت دیگر، عناصر سازنده یک مکان در چهار عنصر فیزیکی، که پایه و اساس هندسه را می سازند، مستتر هستند این عناصر شامل: «نقطه»، «خط»، «سطح»، «حجم» هستند که در ذیل به تشریح آنها می پردازیم.

نقطه: در ریاضیات و هندسه، «نقطه»، فاقد مشخصاتی همچون طول، عرض و ارتفاع، واجد مکان است در شهر گره گاه های اصلی، نقاط مهم، چهار راه ها، میداين و...، در حکم نقطه، عمل می کنند که مکان ویژه ای را نیز در بین فضا به اشغال خود در می آورند.

خط: از اتصال «نقاط» می توان به «خطوط» دست یافت. شبکه های ارتباطی، خیابان ها، بزرگراه ها، کوچه ها و سایر معابر که واجد خصایص طول، جهت و مکان و موضوعاتی اند هستند که فضاها را به هم مربوط می سازند.

سطح: عنصر سطح که در جبر و هندسه از امتداد و تقاطع خطوط حاصل می شود، با زمین های خالی، فضاهای سبز و اراضی ذخیره، فضاهای باز و... انطباق دارد و خواص طول، عرض، شکل، جهت و مکان بر آنها مترتب است.

حجم: در بین فضاهای شهری حجم‌هایی چون کاربری‌های مختلف ساخته شده نظیر مساکن، مدارس، مساجد، مغازه‌ها و... به چشم می‌خورند که واجد خصوصیات طول، عرض، ارتفاع (عمق) فرم، وجه، جهت و مکان هستند و بیشترین سهم را در بین امکان به خود اختصاص می‌دهند. تا اینجا در واقع می‌توان به حجم یا «فضا از نظر معماری» دست یافت.

تجمع نقاط، خطوط، سطوح و حجم‌ها در کار هم سازنده پدیده تکامل یافته تری به نام مکان است. مکان در جغرافیا عنصری است مهم که از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. مکان در بردارنده مشخصات مهمی چون عناصر طبیعی و انسانی است. مکان را با ویژگی‌هایی چون طول و عرض جغرافیایی که دو نقطه بر روی کره زمین است معرفی می‌کنند. هر چند که این مکان می‌تواند واجد ارتفاعی مشخص از سطح دریا و بسیاری مشخصات طبیعی و انسانی دیگر نیز باشد. مکان را در جغرافیا می‌توان به تصویر لحظه‌ای از یک محدوده جغرافیایی تشبیه کرد که در آن لحظه فقط می‌توان تصویری از آنچه در تیررس دید ما قرار دارد در آن تصویر رؤیت کرد. اما فضای جغرافیایی ما مفهومی بسیار تکامل یافته تر را در بر می‌گیرد. در نگاهی مقدماتی به مفهوم فضا می‌توان گفت که فضا همچون فیلمبرداری است که تحرک، پویایی، و گذر زمان در واحد مکان را می‌توان در آن به روشنی دید. برای دستیابی به عنصر فضا، باید سه عنصر دیگر را به بحث فضا اضافه کرد که عبارتند از: عنصر زمان، انسان و عملکرد (فعالیت). ترکیب چهار عنصر فوق، سیمای یک فضای جغرافیایی را می‌سازد. به هر میزان که جفت و جوری و ترکیب مناسبی از عناصر یاد شده داشته باشیم، فضایی سازمان یافته تر و سالم‌تر خواهیم داشت.» (رحیمی، محمدعلی. ۱۳۹۱: ۳۱)

« گرچه فرم فضا برای ساختار جهان عینی اهمیت بسزایی دارد؛ اما چنانچه در قلمرو فضا توقف کنیم نمی‌توانیم به هستی حقیقی و به قلب واقعیت جهان راه یابیم.» (کاسیرر، ارنست. ۱۳۷۸: ۱۷۹)

« زمان از دیدگاه دینی ، فرایند ساده و متجانس تغییرات نیست ، بلکه معنایِ زمان فقط از طریق تمایز مراحلش به دست می آید . گشتالت یا شکلی که زمان ، به منزله یک کل، به دست می آورد وابسته به این است که چگونه آگاهی دینی ، روشنایی و تاریکی را توزیع می کند... جهان فیزیکی یا مادی با آفرینش زمان آغاز می گردد. زمان ، چون مطابق عدد در دایره حرکت می کند ، نخستین و کاملترین تقلید از امر جاودان است، البته تا آنجا که چنین تقلیدی در جهان تغییر میسر باشد.» (همان. ۲۲۳-۱۹۹)

« عدد در کنار فضا و زمان، سومین مضمون صوری عظیمی است که بر ساختار جهان حاکم است. ذات عدد موجب شناخت می شود در آنچه ناشناخته است، ذات عدد راهنما و آموزگار است. اگر عدد و ذات آن نبودند هیچ یک از اشیای موجود، چه فی نفسه و چه در ارتباط با دیگر اشیاء ، وضعی روشن و مشخص نداشت. اما این عدد است که به همه آن چیزهایی که روح از طریق ادراک حسی دریافت می کند سامان می بخشد و آنها را شناختنی و قابل مقایسه بایکدیگر می کند. عدد گویی به نثرات حسی کالبد می بخشد و روابط و نسبت های گوناگون میان اشیاء را ، چه فرد باشد چه زوج ، به گروههایی چند بخش می کند.» (همان. ۲۲۷)

۳. شخصیت عرفانی بابا رکن الدین شیرازی

« مسعودبن عبدالله بیضاوی معروف به بابارکن الدین از بزرگان مشایخ عرفا و علمای قرن هشتم هجری قمری است که در زمان سلطنت ابوسعید پادشاه مغول در اصفهان می زیسته ،وی در طول زندگی با نهایت احترام می زیسته و پیوسته معزز و محترم بوده است. این عزت و احترام پس از درگذشت وی نیز برقرار بود ، به طوری که از عهد صفویه به بعد ، عده بسیاری از مشاهیر علما و فقها و شعرا و خوشنویسانی که در اصفهان و سایر شهرهای ایران درگذشتند در مجاورت او به خاک سپرده شدند.» (سجادی نائینی، مهدی. ۱۳۷۸: ۱۲۴)

« اگرچه بابا رکن الدین از رجال برجسته و ممتازی است که در زمان حیات و پس از مرگ، مورد احترام و تعظیم و تکریم همگان بوده، اما کمتر شرح حال جامعی درباره او به رشته تحریر در آمده است. بابا رکن الدین از عرفای بزرگی است که در تمام اوقات ، جمعی کثیر از معتقدات صمیمی و پاکدل در محضر او تلمذ می کرده اند و از ارشادات او کسب فیض می نموده

اند. این عارف نیکونهاد در عرفان و سیر و سلوک، همانند استاد و مرشدش کمال الدین عبدالرزاق کاشی با سلسله معروف سهروردیه پیوند داشت. (همان، ۱۲۶)

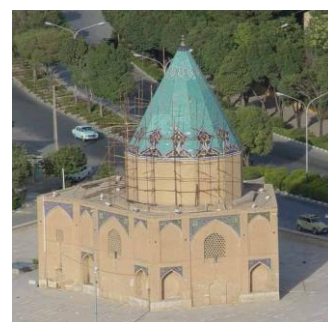
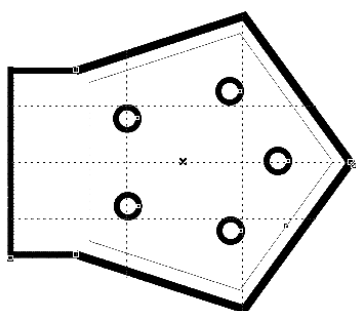
«وی در عرفان نظری و عملی از شاگردان شیخ داود بن محمود قیصری صاحب معروف ترین شرح های فصوص الحکم بوده است. شهید مطهری او را پدر عرفان نظری و اعجوبه روزگار می داند که هم در عرفان عملی قدم راسخ داشته و هم در ارثه عرفان نظری بی نظیر بوده است.» (هاشمی، ایوب، ۱۳۸۱: ۷۰)

۴. بحث و نتیجه گیری

در فرهنگ ترکی - ایرانی، ارتباط لفظ بقعه با خانقاه درویشان و مقابر، بخصوص آرامگاههای مشایخ صوفیه، قطعی به نظر می رسد. این ابنیه صرف نظر از نقشه و طرح دقیق معماری آنها، در معنای قرآنی همواره «اماکن متبرک» را تداعی می کنند. چون یکی از جنبه های معماری آرامگاهی، ایجاد ارتباط میان جهان مادی و معنوی است، مقبره و زیارتگاه و اجزای آن می تواند مفاهیم نمادین و رمزی داشته باشد. چنانکه گنبد یا برجهای مقبره ای (مهمترین جزء مقابر)، نشانه صعود و اشاره به آسمان و بهشت است. و می تواند نمادی از فرودآیی جبروت کیهان بر زمین باشد، شکل چهارگوش اماکن دینی مبین قطعیت و تغییرناپذیری قانون، و شکل کروی آن نشانه آسمان و مفهوم نامحدود و نامتناهی است، و طرح ساختمانی مرقد با سقف گنبدی، رمز اتحاد آسمان و زمین است.

«تا دوره سلجوقی، بخش عمده آثار معماری ایران را مساجد تشکیل می داد، اما در این دوره شمار مقابر بر مساجد پیشی گرفت. امرای ترک بیشتر علاقه داشتند که مقابر خویش را، به تقلید از شکل خیمه، به شکل برج بسازند ولی بندرت آرامگاه امامزادگان شیعی به شکل مقبره برجی ساخته می شد. مقارن همین دوره، گسترش تصوف موجب افزایش مقابر و زیارتگاهها گردید. نیمی از بناهای بسیار دوره ایلخانی را مقابر تشکیل می دهند و ویژگی آنها پیروی از الگوهای متداول عهد سلجوقی است. در این دوره نیز تأثیر گرایشهای عرفانی و تصوف و گرایشهای شیعی در ساخت مقابر و بقاع مؤثر بوده است. مقبره های ایلخانی به پیروی از رسم گذشتگان جدا ساخته می شد و از همه طرف نمایان بود. اغلب محل قبور سلاطین در نقاطی مخصوص و قبر افراد شاخص گاهی در ناحیه ای معمور در نزدیک مسجد یا زیارتگاهی انتخاب می شد، ولی معمولاً مقبره های برجی یا زیارتگاهها در یکی از قبرستانهای محلی قرار داشت. در قبرستانهای بزرگی که چندین قرن مورد استفاده بوده اند، مانند قبرستان تخت فولاد (بابارکن الدین) در اصفهان، ساختمانهای بسیاری در میان هزارها سنگ قبر صاف، پراکنده است. گاه یک سنگ قبر ساده چنان مورد احترام قرار می گیرد که ساختمان مهمی در آن برپا می شود.» (بنیاد دایرة المعارف اسلامی / بقعه. اکرم ارجح)

آرامگاه بابارکن الدین، که از آثار تاریخی اصفهان است، در دوره مغول ساخته شده است و بعداً در زمان شاه عباس اول صفوی، احتمالاً در ۱۰۱۹ یا ۱۰۲۹ (و نه ۱۰۳۹ چنانکه اشتباهاً در کتیبه آمده است)، مرمتی در آن به عمل آمد و ایوان کاشیکاری و صحن بدان افزوده شد. در زمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۱۲) نیز تعمیرات و تزییناتی در بقعه انجام شد. پس از آن در قرن سیزدهم برخی معتقدان در آن مرمتهایی کردند. گنبد آرامگاه هرمی کثیرالاضلاع دوازده ترک است. بامی که گنبد روی آن ساخته شده هفت گوشه است و بنا روی پنج پایه قرار دارد. قبر بابارکن الدین در زیر گنبد در صُفه یا ایوان کوچکی در سمت چپ در ورودی قرار دارد و از مرمر یکپارچه به شکل مکعب مستطیل ساخته شده است. عناوین و القاب و تاریخ وفات او در بالای قبر، بر قطعه سنگی مرمرین به خط ثلث نوشته شده است. بابارکن الدین نخستین دانشمند معروفی است که در قبرستان تخت فولاد دفن شده است، ازینرو در قدیم تا چندی پیش از صفویه آنجا را «قبرستان بابارکن الدین» می نامیدند (احمد طاهری عراقی)



«دین بخشی از فرهنگ است. در واقع در برخی از فرهنگ ها دین یک ویژگی اساسی است که دیگر جنبه های زندگی حول آن محور نظام یافته است. مراد از دین (مذهب) سلسله اعتقادات و اعمال خاص است که انسان در صدد است به وسیله آن ها خود را از نظر ذهنی و فیزیکی با نیروهای این جهان هماهنگ سازد. دین در توسعه فرهنگی نیز عاملی اساسی بوده است. در برخی گروه های فرهنگی، مذهب به سطحی بالاتر از سپر محافظتی میان انسان و نیروهای مرموز بالقوه مخرب طبیعت ارتقاء یافته است دیگر گروه ها طی قرن ها نظام های اعتقادی بسیار منظم و یکپارچه ای را متشکل از قوانین اخلاقی توسعه و شکل داده اند. دین و مذهب از مکانی به مکان دیگر تفاوت دارد و این تفاوت ها باعث ایجاد نواحی فرهنگی می شود که از طریق نقشه قابل نمایش است. تفاوت های فضایی در اثر تنوع فرهنگی ایجاد می شود و نمایانگر تاثیر متقابل و پیچیده مذهب، محیط زیست و دیگر جنبه های فرهنگ بر یکدیگر است.» (جردن، تری. ۱۳۸۰: ۲۴۰)

این بقعه از امتیاز ویژه ای از جمله گنبد هرمی شکل ۱۲ ترک است. این بقعه که شبیه گنبد بابا قاسم است، گفته می شود به شکل کلاه درویشان است. اعداد مقدس نیز در معماری بقاع و مقابر تأثیر نهاده است؛ برجهای آرامگاهی دوازده ضلعی می تواند نشانه دوازده امام شیعی علیهم السلام یا علایم بروج دوازدهگانه باشد، و مقابر هشت گوشه تمثیلی از هشت در بهشت و هشت طبقه آسمان در ایران، بسیاری از بقعه ها با اعداد مقدس نامگذاری شده اند، در ایران، پس از مساجد، بقعه ها و امامزاده ها رایجترین بناهای دینی اند و کمتر شهری است که در آن مقبره ای نباشد. گفتنی است که جز آرامگاه کوروش در پاسارگاد، تقریباً آرامگاه مهم و مجزایی از دوران پیش از اسلام ایران وجود ندارد. بدین ترتیب، وقتی اسلام به ایران آمد، هیچ سنت آرامگاه سازی وجود نداشت تا الهام بخش مسلمانان باشد. شاید پس از اسلام، ایرانیان این روش را از همکیشان خود در مصر، سوریه و عراق گرفته باشند. گنبد (به پهلوی: گومبت) سازه ای است معمارانه شبیه نیم کره ای توخالی یا برجی چندوجهی می باشد. تاریخ ساخت گنبد با مواد گوناگون به پیش از تاریخ می رسد. در بقعه بابارکن الدین گنبد دارای دوازده وجه (۱۲ ترک) است که علاوه بر نماد بروج فلکی و یا آسمان گنبد ۱۲ وجهی آن می تواند نماد خورشیدی در آسمان باشد. چنانچه شمس در نقوش اسلامی با همین دیدگاه به کار برده می شود و نشانه آن است که بابارکن الدین چون خورشیدی در آسمان فرهنگ و ادب و عرفان می درخشد. و همین گونه معماری از لحاظ بصری باعث شد که مردمان به این مکان توجه ویژه ای داشته باشند. بقعه بابارکن الدین به سبب خارج شدن از نوع سنتی معماری دوره صفوی، یعنی معمار بقعه بنا بر سبک زندگی و نگاه توسل جویانه مردم و مریدان آن عارف بزرگوار به صورت پنج ضلعی و با ایوانی جهت ورودی بقعه که بنا را دارای هفت ضلع کرده، در عرفان عدد هفت نشان بی نهایت و تکامل است. در صحن داخلی مطابق شکل خارجی ساختمان (پنج ضلعی) روبروی هر گنچ ای ستونی قرار دارد که اشاره (به قولی) به پنج تن آل عبا دارد {الله، محمد (ص)، علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع)، فاطمه (س)} دارد. که در دوره صفویه مورد توجه بسیار بوده است.

پایان مقاله

منابع

الف) کتاب ها

۱. الیاده، میرچا. ۱۳۷۵. مقدس و نامقدس. نصرالله زنگویی. تهران انتشارات سروش.
۲. بوکهارت، تیتوس. ۱۳۷۶. هنر مقدس. جلال ستاری. تهران انتشارات سروش.
۳. جردن، تری. ۱۳۸۰ مقدمه ای بر جغرافیای فرهنگی. لستر راونتري. سیمین تولایی و محمد سلیمانی. تهران پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۴. کاسیرر، ارنست. ۱۳۷۸. فلسفه صور سمبلیک (ج ۲). یدالله موقن. تهران انتشارات هرمس.

ب) مقالات

۵. سجادی نائینی، مهدی. ۱۳۷۸. بابرکن الدین. فصلنامه فرهنگ اصفهان. شماره ۱۴. اصفهان. صص ۱۲۹-۱۲۴
۶. هاشمی، ایوب. ۱۳۸۱. اصفهان و عارفی بزرگ. فصلنامه فرهنگ اصفهان. شماره ۲۴. اصفهان. صص ۷۳-۶۹

ج) منابع الکترونیکی

۷. <http://www.isfahan.ir>
۸. <http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=167140>
۹. <http://www.wikipedia.com>

د) پایان نامه ها

۱۰. رحیمی، محمدعلی. ۱۳۹۱. تبارشناسی خشونت در نمایشنامه تی اس تیز اثر سنکا بر اساس نظریه جغرافیای فرهنگی. دکتر محمد رضا شهبازی. دکتر عباس عاشوری نژاد. بوشهر. دانشکده تحصیلات تکمیلی (منتشر نشده)